

علی کاکای افشار  
وکیل دادگستری

## مادگان هزار دادستان / کتاب هزار رای (۱۶)

۴۲- در ی گفت آپاک گفت / در گفت با گفت (ادامه ....)

در ۱۵ مقاله پیاپی که از شماره ۷ مجله کانون وکلای دادگستری، آغاز شده و تاکنون بی‌وقفه ادامه داشته است. کتاب مادگان هزار دادستان را معرفی کردیم. با «پیش‌گفت» و «سامان‌شناخت» که دیدگاه عمومی مؤلف است. آشنا شدیم و سپس درهای ۴۳ گانه کتاب را یک به یک گشودیم و به چهل و دومین در که عنوان آن در گفت با گفت، یا به اصطلاح امروز حرف در حرف است. رسیدیم.. ماده ۱۲ از در ۴۲ نیز آخرین ماده‌ای بود که آن را بررسی و شرح کردیم.

پیش از پرداختن به ادامه کار برای خوانندگانی که مقاله‌های پیشین را نخوانده‌اند و معنی و محتوای عنوان کتاب مادگان هزار دادستان برایشان روشن نیست، توضیح می‌دهیم که ماده یعنی مایه، فشرده و یا بهتر بگوییم خلاصه، دادستان نیز به معنی رای است که در واژه همداستان به معنی هم رای هنوز هم در فارسی کنونی به کار می‌رود. پس معنی عنوان کتاب که محتوای آن را هم می‌رساند، این است: خلاصه‌های هزار رای.

در واقع این کتاب مجموعه‌ای از کرده‌ها یا به اصطلاح امروز رویه‌های قضایی دادگستری چهار صد ساله ساسانی است که ساخته چندین نسل از دادوران یعنی قاضیان دادگستری آن زمان ایران از سده سوم تا هفتم میلادی است. فرخ مرد بهرامان واپسین گرد آورنده این دادستان (ه رای) ها، نیز یکی از همین دادوران است که همزمان با خسرو پرویز ساسانی می‌زیسته است.

در این شماره کار خود را از ماده ۱۲ در ۴۲ پی می‌گیریم و نمونه‌های دیگری

از دادستان (=رای) های این در را که در ماقبل در پایانی کتاب است، را می آوریم. در دادستان (= رای) های باقیمانده از این در همچنان با رای ها و نظرهایی روبرو هستیم که دادوران ساسانی در مسائل گوناگون داده اند و در عنوان درهای دیگر کتاب نمی گنجیده و به همین دلیل هم آن ها را یکجا زیر عنوان گفت در گفت آورده اند.

بعضی از رای های این در، کیفری است و درباره پادافره گناهان (= مجازات جرم ها) و عنوانهای آن ها است. و این دادستان (= رای) های کیفری مهم اند زیرا در این کتاب بیشتر رای ها و رویه قضایی حقوقی خلاصه و گرد آوری شده است.

پیش از پرداختن به ماده ۱۲ از در گفت در گفت، بهتر است برای تسهیل و ساده کردن نوع استفاده از این مقاله ها، یادآوری کنیم و توضیح دهیم که شیوه کار همچنان بر این خواهد بود که:

۱- نخست آن نویسی متن پارسیک (= پهلوی ساسانی) کتاب به خط کنونی فارسی و برابر نویسی فارسی واژه به واژه آن در دو ستون جداگانه روبروی هم آورده می شود تا به خوانندگان امکان سنجش زبان هزار و چند هزار سال پیش پدران ما با زبان کنونی فارسی و چگونگی دگرگونی آن از دیدگاه تغیر و تبدیل تلفظ واژه ها از یک سو و دستور زبان از سوی دیگر را بدهد.

۲- سپس در زیر این نوشته های دوستونه نخست با شرح واژه ها و پس از آن با شرح متن ماده دادستان ها یا به اصطلاح امروز خلاصه رای هایی که فرخ مرد بهرامان از پرونده های بایگانی دادگستری شهر گور گردآوری کرده می کوشیم به از دیدگاه موضوعی و حکمی این ماده ها یا خلاصه رای ها را بررسی کنیم و با حقوق امروز خود بسنجیم و برای علاقمندان اطلاعات و آگاهی های دست اولی فراهم آوریم که می تواند مبنای بررسی های تحقیقی و پژوهشی ادبی، حقوقی، جامعه شناختی و تاریخی به ویژه از دیدگاه تاریخ حقوق ایران و جهان، باشد.

یادآوری می کنیم که فرخ مرد بهرامان با تکمیل کار گذشتگان، در واقع رویه های قضایی دادگستری ساسانی را که بر آیند کار چند نسل دادوران (= قاضیان) آن دوره است، در معرض دید و بررسی ما قرار داده است. این ماده دادستان ها در کنار داتیک یا

مجموعه قوانین و پا به پای آن‌ها مورد استناد بوده است. و بر اساس آگاهی‌هایی که از این کتاب بدست می‌آید نظام حقوقی و قضایی ساسانی ترکیبی از دو نظام یا دو طرز فکر حقوقی رایج امروزه یعنی نظام حقوقی لاتین (رومی) و نظام حقوقی کامن لا است. وجود مجموعه قوانین یا «داتیک» در حقوق دوره ساسانی نشان از نظام نخستین است و وجود کتاب مادگان هزار دادستان و کتاب‌های دیگری که پیشتر از آن‌ها سخن رانده‌ایم و تنها نام آن‌ها به ما رسیده نیز نشان از نظام کامن لا دارد. و البته نباید از یاد برد که کامن لای ساسانی دست کم ۶ قرن پیشتر از کامن لای انگلیسی در ایران پدید آمده است.

امید است خوانندگان و همکاران محترم در جهت بازکردن و شناساندن و استفاده از این سند کهن داد و دادمندی ایران در راه روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ و جامعه ایرانی و زندگی مردم آن، به نقد این مقالات و انعکاس آن به مجله بپردازند تا در کوشش‌های تکمیلی دیگری که در پیش است، روش و شیوه و نتیجه کار بهتر و بیشتر شود.

ناگفته پیداست که بازخوانی این متن کهن حقوقی تاریخ ایران دشوار است. از این رو همکاران و خوانندگانی که نمی‌خواهند آوانویسی متن و برابر نویسی فارسی آن را که برای نوشیدن آب این سرچشمه از بُن است، بخوانند. می‌توانند آن‌ها را نادیده انگارند و دیدگان را به سوی شرح و ژه‌ها و شرح متن بگردانند و بنگرند و دریابند که «کرده»ها یا به اصطلاح امروز رویه‌های قضایی دادگستری چهارصد ساله دادگاه‌های ساسانی که در این کتاب کهن برمانده است و آگاهی‌های پیرامونی این کرده‌ها تا چه اندازه بر تاریکی‌های زندگی مردم و جامعه ایران و سازمان اداری آن زمان ایران روشنی افکنده است. و تا چه اندازه می‌توان از محتوا و اطلاعات بی نظیری که در این کتاب، درباره داد و دادگستری و جامعه ایرانی و شیوه زندگی ایرانیان در چهار سده منتهی به دهه‌های آغازین سده هفتم میلادی در آن دیده می‌شود بهره‌مند گردید. و مهمتر از همه چگونه می‌توان با فارسی میانه و چگونگی گردیدن و تطور آن به فارسی کنونی نیز آشنا شد.

اینک رای‌های دیگری از درِ چهل و دوم کتاب را دنبال می‌کنیم و نگاه کنجکاوان را به گوشه‌های دیگری از زندگی مردم ایران و مشکلات و مسایل حقوقی و کیفی آن‌ها و رای‌هایی که دادوران دادگاه‌های ساسانی برای حل و فصل آن‌ها ارائه داده‌اند، می‌کشانیم؛

۱۲- آن ای گفت کو کا فرخو و مهرین گوویت کو تا این ویچیر و بوزیشن داریت تواچ این خواستک نی ویزایم اداک ایش اندر مهرین ا دستوران ا خواستک داران ای و بوزیشن آوریشن. و آن ای گفت که هرگاه فرخ به مهرین گوید که تا این گزیر به بوزش دارد تو نیز این خواسته نویزایم اداک ایش اندر مهرین و دستوران و خواسته داران ای به بوزش آورش.

بوزش: تصرف و انتفاع موقت تا تعیین تکلیف نهایی  
گزیر: قضاوت، حکم. شرحی را که بیشتر درباره گزی و مقایسه آن با قضی داده ایم

بینید

اداک اش: با آنش، در این صورت  
نمی ویزایم: محروم نمی کنم، مانع نمی شوم.  
دستوران و خواسته داران: قایم مقامها و وارثها  
تا این گزیر به بوزش داری: تا این حکم و مجوز را برای استفاده داری  
شرح: و آن هم گفته شده است که هرگاه فرخ به مهرین بگوید که؛ «تا این حکم و مجوز را برای استفاده داری من نیز تو را از استفاده از این خواسته (= مال) نمی ویزایم و مانع نمی شوم.» در این صورت آن استفاده به یقین برای مهرین و دستوران یعنی کسانی که قایم مقام او می شوند و نیز وارثها ی او هم بر قرار شده است.<sup>۱</sup>

۱۳- اباک آن ای گفت کو کا گویت کو تا پت پشیماریمه گووم توا هچ این خواستک نی ویزایم اداک ایش اندر اوی (ا) فرزند خواستک دار ای اوی ای همی مار پت پشیماریه گوویشن.

۱۳- اباک آن ای گفت کو کا گوید که تا به پشیماری گویم تو ار این خواسته نیویزایم اداک ایش اندر اوی (و) فرزند خواسته دار اوی هممار به پشیماری گویش.

۱- واژه دستور یک واژه کاملاً حقوقی به معنی قایم مقام است و به همین دلیل دستور به معنی قایم مقام شاه است و با وزیر فرق دارد. و به همین دلیل است که دادستان یا مدعی العموم را هم دستور گفته اند زیرا به اجازه و داشتن سمت قایم مقامی و نمایندگی جامعه در دادگاههای ساسانی دخالت می کرده و طرف دعوی می شده است. در این باره مقاله های پیشین را ببینید.

پیشماری گویم: دعوی کنم. خواهان دعوی شوم  
 به پیشماری گویش: باید دعوی طرح کند. باید پیشماری کند  
 فرزند خواسته دار او: فرزند وارث او  
 هممار: هم آمار. خصم. طرف دعوی  
 شرح: با آن این هم گفته شده که هرگاه بگوید که تا زمانی که طرح دعوی می‌کنم،  
 تو را از استفاده از این خواسته (= مال) مانع نمی‌شوم و نمی‌ویزایم. در این صورت این را  
 دربارهٔ او و فرزند خواسته دار او یعنی وارث اش که هممار و طرف دعوی است و باید  
 طرح دعوی کند گفته است. یعنی نمی‌تواند در هر حال بی طرح دعوی مانع این استفاده  
 شود.

۱۴- اُپاک آن ای گفت کو نیسیست و ابا آن این هم گفته شده که نویسد  
 کو خواستک تا توا خواهیست و توا که خواسته تا تو خواهی به توا دهم  
 دهم خواهیسن هج اوی اُخواستک دار خواهش از اوی و خواسته دار کنش.  
 کنیشن.

خواسته دار: وارث  
 و تو دهم: به تو دهم

شرح: و با آن این هم گفته شده است هرگاه بنویسد که خواسته (= مال) را هرگاه که  
 تو بخواهی به تو می‌دهم. در این صورت، خواستن و مطالبه از سوی طرف این پیشنهاد و  
 یا وارث او شرط انتقال است و «خواستن» از کسی که چنین نوشته و سندی داده و اگر  
 درگذرد از وارث او باید انجام گیرد تا مال بتواند منتقل شود.

۱۵- آنسی ای گفت کو ویچیر- یو ای  
 پت ۳ بهر ایو بهر و میهرین اُپاریک  
 و فرخو دهیند ماتکور فرخو داریشن و  
 مهرین همپچین دهینشن.  
 ۱۵- و آن هم گفته شده که گزیری به  
 ۳ بهر یک بهر به مهرین و اپاریک به  
 فرخ دهند ماده وَر فرخ دارش به مهرین  
 همپچین دهش.

گزیر: قضاوت و دادنامه / سند

۳ بهر: سه بخش، منظور سه سهم است

اپاریک: بقیه

ماده وَر: اصیل، در این جا طرف اصلی و اصیل عمده

همپچین: رونوشت رای یا سند

شرح: و آن هم گفته شده که اگر با گزیر (= قضاوت و دادنامه) ای که کل آن ۳ بهر  
 است، یک بهر از حق یا چیزی را به مهرین و اپاریک (= بقیه) را به فرخ دهند، در این  
 صورت باید فرخ را ماده وَر (= طرف اصلی و اصیل عمده) بدارند و فرض کنند و نسخه  
 اصلی آن گزیر یا سند را به او دهند و به مهرین همپچین (= رونوشت) داده شود.

۱۶- اپاک آن ای گفت کو کاستور پت  
 بهر مار بی دهیت کامسک ای پت بهر  
 کرت هکر نیم ایاپ کیم دهیت پت  
 رات اُهکر خویش بویت پت کس.  
 ۱۶- ابا آن این گفته شده که هرگاه ستور  
 به بهر مار بدهد کامه‌ای به بهر کرد اگر  
 نیم یا کم دهد به راد و اگر خویش بُود  
 به کس.

بهر مار: سهم. بخش آمار شده و به حساب آمده. در متن‌های کهن فارسی بی مر بی  
 معنی بیشمار همین واژه آمار است و چون آمار به معنی رسیدگی قضایی نیز بوده واژه‌های  
 پیشمار و پسمار به معنی خواهان و خوانده را نیز با این واژه ساخته‌اند.

بهر کرد: سهم و بهری که تعیین و مقرر کرده‌اند

**شرح:** با آن این گفته شده که هرگاه کسی سهمی از مالی را برای ستوری به عنوان «بهر مار» اختصاص بدهد. آن اندازه را که به میل و کام خود به عنوان بهر برای استفاده در ستوری مقرر کرده. نیم یا هرچه که باشد و یا بدهد این بهر، به نام و برای او به عنوان «راد» و بخشنده مقرر داشته می شود و به حساب می آید و درباره بقیه آن مال، اگر خویش (= متعلق) به آن شخص و یا کسی دیگر باشد به نام آن شخص یا آن کس مقرر می شود. از این دادستان (=رای) چنین بر می آید که مردم برای کمک به انجام خویشکاری انجام نشده ی در گذشته یعنی نگستن پیوند و نسل آنکه مرده خواه نوزاد یا برنا یا پیرمرده و فرزندی به جا نگذاشته. بخشی از مال خود را به ستوری می گذاشتند تا ستور به عنوان امین با استفاده از آن مال ستوری ترتیب ازدواج مردی را با زنی بدهد که فرزندی که از آن ها زاده می شود فرزند آن شخص در گذشته به حساب آید و به این ترتیب نسل در گذشته نگسلد و خویشکاری او در گیتی که افزودن به هستان نیک است به انجام برسد.<sup>۱</sup>

۱۷- اُن ای گُفت کو کا گویت کو- م این ویچیر نی توادات اداک ایش گیل اُن نامک دات بویت. ۱۷- و آن هم گفته که هرگاه گوید که- م این گزیر به توداد اداک اش گیل و نامه داد بُوَد.

**گِل:** مَهر، مَهری از گِل؛ به جای امضای امروزی هرکس می باید مهری می داشت.

**شرح:** و آن هم گفته شده که هرگاه بگوید که من این گزیر (= سند) را به تو دادم. در این صورت مهر گلی و آن سند هر دو منظورش بوده و هر دو را داده است. به نظر می رسد درباره انتقال بعضی اموال و حقوق، سند با مهر متعهد آن هر دو به منتقل الیه انتقال داده می شده و گویا با این چنین شیوه هایی جبران ضعف مقررات ثبت رسمی را می کرده اند.

۱۸- اُپاک اُن ای گُفت کو کا گویت ۱۸- و ابا آن هم گفت که هرگاه گوید که

۱- به در ستوری و توضیحاتی که درباره نهاد ستوری در مقاله های پیش داده ایم مراجعه فرمایید.

کو-م این دستکرت هج هرو چی -  
 ش اندرهمیس و توا دات ویچیر - ایو ای  
 پت این دستکرت ایستیت اخواستک -  
 ایچ ای پت آن ای جیاک پت آن ویچیر  
 شاییت خواست داد بویت.

- م این دستکرد از هر چی - ش اندرهمش  
 به تو داد گزیری به این دستکرد است و  
 خواسته - نیز ای به آن ای جا به آن گزیر  
 شاید خواست داد بود.

دستکرد: مزرعه

گزیر: رای و یا سند

شاید خواست: قانونی و مجاز می توان خواست

شرح: و با آن هم گفته شده که هرگاه بگوید که من این دستکرد (=مزرعه) با هر چه  
 اش اندر است همه آن را به تو دادم. در این صورت گزیر (= رای و یا سند)ی که به این  
 دستکرد است و خواسته (= مال) ای نیز که درباره آن جا با آن گزیر مجاز است و می توان  
 خواست را هم داده است. منظور این است اسناد مالکیت و یا انتقال و یا حکم های مربوط  
 به مورد معامله نیز همگی با تحویل مورد معامله تسلیم و تحویل منتقل الیه می گردیده  
 است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۹- ا آن ای گفت کو پت مرگ ارزان  
 ایور پرسیشن - نامک وه کنیشن. اباک  
 آن ای ابر اویداکار همپچین ایو ای پت  
 ایچ مهر ای وه - شاهپور ای موگبدان  
 موگبد بوت آویشت پت ایچ گوشن ای  
 موگبدان موگبد مرت ایو پرسیشن -  
 نامک پت ایش ا پت سر پاتیفراس کرتن  
 اباییتن راد نیشت.

۱۹- و آن هم گفت که به مرگ ارزان  
 آور پرسش - نامک وا کنش. اباک آن  
 ای ابر یادگار همپچین ای به نیز مهر ای به  
 - شاپور موبدان موبد بود آویشت به نیز  
 گوش موبدان موبد مرد ی پرسش - نامه  
 به اش و به سر پادافره کردن بایستن را  
 نوشت.



بود آویشت: مهوربه مهر

پادافره: کیفر. مجازات

آور: یقین. توضیحات پیشین درباره‌این واژه کلیدی را ببینید

یادگار: یادنامه. رساله‌ای که به یاد دادوران بزرگ می‌نوشتند و رای‌ها و نظرهای مهم

را نیز در آن می‌آوردند.

شرح: و آن هم گفته شده که درباره کیفر مرگ یا جرمی که مرگ ارزان است. به یقین و آور باید پرسش - نامه تنظیم کنند. در این باره در همچنین (= نسخه رونوشت) ای از رساله «یادگار» که به مهر به - شاپور موبدان موبد نیز مهور است. مطالبی نقل شده و نیز برابر گوش (= قول) موبدان موبد که مردی نقل کرده است. لزوم و بایستن تنظیم پرسش - نامه و نوشتن و افزودن آن به سر سند پادافره کردن (= اجرای کیفر). سخن گفته‌اند.

۲۰- اُ آن ای گفت کو پت یزدان دُشمنیه ۲۰- و آن هم گفت که به یزدان دُشمنی  
اُ خوتای دُشمنیه اُهرموییه پرمیش - و خدای دُشمنی و اهرمویگی پرسش - نامه  
نامک وه کنیشن. وا کنش.

«یزدان دُشمنی»: جرم دینی است؛ دشمنی با یزدان. محاربه با خدا

«خدای دُشمنی»: جرم‌هایی که علیه خدا یعنی رییس یا سرپرست ارتکاب می‌شود.  
برای نمونه جرمی که علیه کتک خدا یا رییس دوده انجام می‌شد است. برای دانستن

ترکیب دوده و سنجش آن با خانواده شرح‌های پیشین را ببینید

اهرمویگی: ارتداد. کفر و زندقه

پرسش - نامه وا کنند: پرونده و کیفرخواست تنظیم کنند

شرح: و آن هم گفته شده که در کیفرهای «یزدان دُشمنی» و «خدای دُشمنی» و

«اهرمویگی» پرسش - نامه وا کنند.

۲۱- ابا آن این ابر همپچین هم مرد (راد) به گویش موبدان موبد نوشت که یزدان دُشمنی و خدای دُشمنی و مهر دروغی و اهرموگی و دروغی و اناست- گویشی (را) یادگار کرد (اباید) او- ش او ی گناه را پرسش- نامه به اش کنش.

۲۱- اپاک آن ای ابر همپچین هم مرت (راد) پت گویشن موگبدان موگبد نیبشت کو یزدان دُشمنیه اُخوت آی دُشمنیه اُمهر دروژیه اُهرموگیه اُدروژیه اُاناست - گویشنیه (راد) اویاتکار کرت (ابایت) او- ش او ی ویناس راد پرسیش - نامک پت ایش کنیشن.

مهر دروغی: شکستن پیمان و عهد

دروغی: ناراستی در گفتار و شهادت؟

آن است - گویشی: نه است گویشی. چیزی که نیست را هست گفتن؛ افترا

مهر دروغی: شکستن پیمان و عهد

شرح: با آن این را هم در همپچین (=نسخه رونوشت) از یادنامه به شاپور که از گفته موبدان موبد، مزدی نقل کرده و نوشته است. گناه‌های «یزدان دُشمنی» و «خدای دُشمنی» و «مهر دروغی / شکستن پیمان و عهد» و «اهرموگی / ارتداد» و «دروغی» و «آن است - گویشی / افترا» در «یادگار نامه به شاپور» مطرح شده و مطابق با آن باید درباره کسی که گناهش ارتکاب آن گناه‌هاست پرسش - نامه برایش تنظیم کنند.

۲۲- و آن هم گفت که مرد که به مرگ ارزان پرسش - نامه به اش کنش هرگاه به پرسش - نامک گناهکارتر پیدا بُود را گناه نیز ای نه مرگ ارزان نوشت (آن) آهوک نیست. ابا آن ای ابر یادگار یُمای گناه مرگ ارزان آن ای نیز گناه را به آن آینه نوشت

۲۲- اُآن ای گفت کو مرت کی پت مرگ ارزان پرسیش - نامک پت ایش کنیشن کا پت پرسیشن - نامک ویناسکارتر پیتاک بنوت راد ویناس ایچ ای نی مرگ ارزان نیبشت (آن) آهوک نیست. اپاک آن ای ابر اویاتکار یُمای ویناس مرگ ارزان

آن ای چ ویناس راد پست آن آدوینک است.  
نپیشت ایستیت.

یُمای: همراه با ، باهم متفقا؛ مترادف با یکین  
آهو: عیب، ایراد

شرح: و آن هم گفته شده هرگاه مردی که به عنوان مرگ ارزان پرسش - نامه باید برایش تنظیم کنند. اگر در هنگام تنظیم پرسشنامه ، پیدا و ثابت شود شود که متهم در موردی گناهکارتر است و یا در موردی نیز که گناه او را مرگ ارزان ندانند. ننویسند. ایرادی ندارد و آهو (=عیب) ای در آن نیست. و در رساله یادگار عنوان شده که همراه با گناه مرگ ارزان. درباره گناه‌های دیگری نیز همین طور است و آن را به هم آن آینه نوشته‌اند یعنی تغییر عنوان گناه انتسابی هم درباره گناه‌های مرگ ارزان و هم گناهان دیگر در جریان تکمیل رسیدگی و قبل از صدور حکم مجاز است.

۲۳- اُ آن ای گفت پست ویناس کی پرسیشن - نامک پست ایش کنیشن  
آشناکیه ایچ ای شهر اُدسرویه پت  
سراندر ویچادیشن داریشن چی پت ایچ  
پرسیش - نامکیه ای هچ پیش ورون کرت  
ایون نپیشت کو میرک دُسر و اُندر شهر  
وت مرتیها رفت ایستیت دُسر ویه ایچ  
چیم ای کرتن اپایستن ای پرسیشن -  
نامک راد فراج پتیگریند.

۲۳- و آن هم گفته شده به گناه که پرسش -  
نامک به اش کنش آشناکی نیز ای شهر ا  
و دُسر ویه به سراندر گزیرش دارش چی  
به نیز پرسیش - نامکی ای از ش ورون  
کرد ایگون نوشت که میرک دُسر و واندر  
شهر بد مردیها رفت است دُسر ویه نیز چیم  
ای کردن بایستن ای پرسش - نامه را فراز  
پذیریند.

**آشنایی شهری:** شناخت شهر دربارهٔ شخص. اعتبار و حسن شهرت شخص یا عدم آن در شهر  
**دُش روی:** بد روی. سابقه سوء

**شرح:** و آن هم گفته شده در گناه (=جرم)ی که پرسش - نامه برای آن باید کنند. آشنایی شهری یعنی شناخت شهر دربارهٔ بود یا نبود اعتبار و حسن شهرت متهم و نیز سوء نیت مجرمانه او یا به اصطلاح «دُش روی به سر» وی را. در هنگام گزیرش (= قضاوت) دربارهٔ او باید در نظر بگیرند و بدانند. چه در پرسش - نامه‌ای نیز که از ش ورون (?) کرده‌اند این گونه نوشته که میرک (=مردک) دُش رو است یعنی دارای سابقه سوء است و اندر شهر بد مردانه رفته و بد رفتار بوده است. از این رو دُش روی یعنی سوء نیت و بد رفتاری متهم را نیز به عنوان چیم (=دلیل) ای مطرح کردن و آن را در پرسشنامه آوردن یک بایست و الزام شمرده‌اند که در تنظیم پرسش - نامه باید لزوم درج آن را قبول کنند و فراز پذیرند.

۲۴- اپاک آن ای پت و س شهر اُ جیاک  
 نون - ایچ پت پرسیشن - نامک نییسنند  
 ۲۴- ابا آن ای به بس شهر و جا کنون - نیز  
 به پرسش - نامه نویسنند که میرک به کردن  
 کو میرک پت کرتن ای آن ویناس پاترم  
 ای آن گناه پاترم دُسرُو.  
 دُسرُو.

**کردن گناه:** ارتکاب جرم. به کردن آن گناه در ارتکاب آن جرم

**پاترم:** در محل. نزد مردم محله (پت رمک / به رمه؟)

**پاترم دُسرُو:** کسی که نزد محله و مردم محل بد رفتار و دارای سوء سابقه است

**شرح:** و افزون بر آن در بسیاری از شهرها و جاها. اکنون نیز در پرسش - نامه می‌نویسند که مردک در کردن آن گناه (=ارتکاب جرم) آشکارا در میان مردم محل با سوء نیت و بد رفتار بوده است.

۲۵- و آن هم گفت که درستی ای و داد ای شهر را گناهش- نیز پادافره اکارش کنش.

۲۵- اُ آن ای گفت کو دروویستی ای اُ دات ای شهر راد ویناهیشن- ایچ پتیراس و کاریشن کنیشن.

داد شهر:

ویناهیش: گناهش، جرم خلاف

پادافره: کیفر

و کارش / اکارش: تبعید

شرح: و افزون بر آن این هم گفته شده که برای درستی و داد (=قانون) شهر، در برابر گناهش (= ارتکاب جرم)، باید پادافره (=کیفر) قرار داد و تبعید کرد.

۲۶- اپاک آنی گفت کو زن کی شوی پت اتودات اُدستان ماه وپچارتن ویناسکار کا دُ کینیت دُز نی زن بی شوی بویت. ۲۶- ابا آن گفت که زن که شوی به اتودات و دشتان ماه گزاردن، گناهکار هرگاه دُزد کند. دُزد نه زن، بی شوی بُوَد. و پس هرگاه اُ پس کاش گیریند اُدوین ای شسهر راد -اش گیریند آیین شهر را بَدُر ویش. بی دُرویشن.

اتودات: جرمی که زن یا مردی مرتکب می شود که کیفر آن راندن او از خانه و شهر بی هرگونه اسباب و لوازم ضروری است.

دشتان ماه: گناه نزدیکی با زنی که در عادت ماهانه است

و پچارتن: گزاردن، قضاوت کردن

آیین شهر را: طبق عرف محل

دُرویش: داغ، درفش؟

**شرح:** و با آن نیز گفته‌اند زنی که شوی او اقدام به گناه «آتودات» و «دستان ماه» کند یعنی مرتکب جرمی شود که کیفر آن راندن او از خانه و شهر بی هرگونه اسباب و لوازم ضروری و یا مرتکب گناه نزدیکی با زن اش که در عادت ماهانه است کند. درباره اش چنین گزارند و قضاوت کنند که گویا دزدی کرده باشد و در ارتکاب این جرم دزد نه زن بلکه مرد است که در حکم دزد به حساب می‌آید. و سپس هرگاه او را بگیریند، درباره اش طبق آیین شهر (= عرف محل) باید عمل کنند و دُرُوش (= داغ) اش کنند.

۲۷- اُپساک آن ای گفت کو مرت او ی  
 ای پت کرگ ارزان ورومند کُرت ایستیت  
 کا ایچ - ایش اویناسیه دانیت (م.س):  
 دانیت) اداک ایچ ایش ای شهر راد واچ  
 هچ اش نی گیریشن اُویش نی دهیشن.  
 ۲۷- و ابا آن ای گفت که مرد او ی ای به  
 مرگ ارزان ورومند کرد است هرگاه نیز  
 اش بی گناهی دانست (م.س: دانیت) اداک  
 نیز اش ای شهر را واچ از اش نگیریش و  
 اویش ندهش.

به مرگ ارزان ورومند کرد است: به جنایت متهم شده است  
 هرگاه نیز اش بی گناهی دانست: هرگاه برائت یابد  
 شهر را واچ از اش نگیریش و اویش ندهش..

**شرح:** و با آن این هم گفته شده که مردی که او را به مرگ ارزان ورومند (=متهم) کرده‌اند، هرگاه نیز (= حتی اگر هم) او را بی گناه دانند و برائت یابد. در این صورت نیز بر طبق عرف شهر واچ از او نباید بگیرند و به او نباید بدهند. پریخانیان واژه ورومند<sup>۱</sup> را در اینجا به معنی متهم به ور یا محاکمه و رسیدگی ویژه گرفته و جمله را این چنین ترجمه کرده است:

A man whom an ordeal trial is ordained of having committed a capital crime (مردی که یک دادرسی نوع ور به اتهام ارتکاب یک جنایت برایش ترتیب داده شده است) ترجمه کرده است، در حالی که به نظر می‌رسد ورومند در اینجا به این معنی ویژه

۱- درباره واژه‌های کلیدی ور و ورومند، مقاله شماره در شماره مجله را ببینید.

اش نیست بلکه یک معنی عمومی دیگری دارد که اندک‌اندک در واژگان حقوقی ساسانی پیدا کرده است؛ و آن معنی کلی عمومی، اتهام و یا پرونده یا موضوعی است که «آور» و یقینی نیست و باید مورد رسیدگی و حکم قرار گیرد. و مطابق با این معنی نیز ترجمه و تفسیر این ماده این است؛ مردی که متهم به جنایت شود ولو اینکه برائت هم یابد نباید در مراسم دینی باژ گرفتار یا باژ دادن شرکت داده شود.

۲۸- اُن ای گفت کواندر دوتک زت ۲۸- و آن ای گفت که اندر دوده زاد آن چه  
آن چی چکر فرزند بویت. چکر فرزند بُود.

چکر فرزند: فرزندی که از ازدواج چکری یا چاکر زنی زاده می‌شود

**شرح:** و آن را هم گفته‌اند که آن چه‌اندز دوده زاده شود چکر فرزند است. به نظر می‌رسد منظور این است که اگر فرزندی غیر از رابطه ازدواج‌های قانونی در دوده زاده شود. این نوع فرزندان فرزند چکری دوده به حساب می‌آیند. در مقاله‌های پیشین توضیح داده‌ایم که دوده کوچکترین واحد جامعه بوده و رئیس آن کتک خدا مسئولیت سرپرستی قانونی آن را به عهده داشته است. زن کتک خدا با عنوان کتک بانو و فرزندان کتک خدا با زنان و کودکانشان همه جزئی از دوده بودند و قابل تصور است اگر در دوده غیر از روابط ناشی از ازدواج قانونی فرزندی هم به دنیا آید. در عمل می‌بایست حکم چنین فرزندی را از نظر پذیرش یا عدم پذیرش در دوده مشخص کنند. این به معنی رابطه نامشروع میان زنان و مردان دوده یا پذیرش آن نیست به درهای پیشین مربوطه (از جمله در زنی و در ستوری و در سرداری) و توضیحاتی که پیشتر داده‌ایم باید مراجعه شود.

۱- باژ در اوستا به صورت وَج آمده به معنی سخن، گفتار و نیز به معنی زمزمه. از همین ماده است آواز، آوازه و آوا. کلیه دعاهای مختصر را که آهسته یا لب فرو بسته و آرام بر زبان می‌رانده‌اند باژ می‌گفته‌اند. زمزمه خسرو پرویز و یزگرد سوم و نیز زمزمه ابن مقفع در سرخوان میزبان خود عیسی بن علی عم منصور خلیفه دوم عباسی نیز در تاریخ مشهور است.

۲۹- اِپاک آن ای وِس جیاک پت نیپِشت  
 اَ اَوِشت ای دستوران پتیگیریند فرزند ای  
 چَکریها نیپِشت ایستیت.  
 ۲۹- ابا آن ای بَس جا به نبِشت و اَوِشت  
 ای دستوران پتیگیریند فرزند ای چَکریها  
 نبِشت است.

اَوِشت: مهر

دستوران: دادستان‌ها، مدعی‌العموم‌ها

شرح: با آن این را هم در بَسی جاها بر اساس نوشته‌ای که همراه با مهر دستوران (=دادستان / مدعی‌العموم‌ها) است، درباره فرزند چَکری نوشته‌اند و پذیرفته‌اند. یعنی حکم ماده پیش درباره فرزندانش از چاکر زنی که از انواع ازدواج بوده نیز جاری بوده است و آن‌ها نیز فرزندان دوده به حساب می‌آمدند. خانواده را به شکلی که اکنون می‌شناسیم و ذهن ما تصور آن را دارد باید از ذهن بیرون کنیم و به جای آن دوده را که ترکیب آن بسیار پر جمعیت تر از خانواده بوده و درباره آن و رییس آن و در صورت مرگ او تکلیف جانشینی ریاست دوده بیشتر توضیح داده‌ایم، در نظر آوریم. از این دیدگاه کتاب مادگان هزار دادستان آگاهی‌های دست نخورده و بی‌مانندی دارد که باید آن‌ها را بیرون کشید و جامعه و تاریخ ایران و مردم آن را بهتر و بیشتر شناخت.

۳۰- اِپاک آن ای وِس وِسْتوران گفت  
 کو پت کر نکاندر دوتک زت پت فرزند  
 ۳۰- و ابا آن ای بَس وِسْتوران گفت که به  
 کرده‌اندر دوده زد به فرزند داشت.  
 داشت.

بَس وِسْتوران: بسیار استوران (افراد بسیار مورد وثوق) منظور دادوران بزرگ ساسانی است که سخن و نظر آن‌ها در حکم قانون پذیرفته می‌شده است. استوار مترادف دستور است. مفسران اوستا و یا روحانیان مورد اعتماد و صاحب نظر را استوار می‌گفتند. اُست یا شکل کهنترش وِسْت ریشه‌این واژه است، به معنی محکم و ثابت است. و استوار: به



معنی نص و صریح قانون در برابر کرده یعنی رویه نیز به کار رفته است. یعنی مواردی که با نبودن نص در یک موضوع مختلف فیه، دادوران ساسانی آن‌ها را در عمل و جریان رسیدگی‌های قضایی روشن می‌کرده و بر اساس آن رای می‌داده‌اند. در واژگان حقوقی امروز فارسی، با وجود نیازی که به چنین واژه و اصطلاحی هست معادلی به این روشنی، برایش نداریم. باید درباره آن بررسی و واژه گزینی کرد.

کرده: رویه قضایی

به کرده‌اندر: در عرف و رویه قضایی

دوده زاد به فرزند داشت: در دوده زاده شده را در حکم فرزند دوده می‌گیرند و به حساب می‌آورند.

شرح: و با آن این را هم بسیاری از «استوران» گفته‌اند که به کرده (= در عرف و رویه قضایی)، دوده زاد یعنی فرزندی که در دوده از یکی از زنان دوده زاده می‌شود را به عنوان فرزند به حساب می‌دارند و در حکم فرزند دوده به حساب می‌آورند...

۳۱- اُپاک آن ای ابر هندرز ای هم ۳۱- و ابا آن ای ابراندرز ای هم به -  
 و - شاهپور نیشت ایستیت کو آن شاهپور به گوش به - شاهپور نبشت است  
 ای ستوریه نام شیرین ور زاد من فرزند که آن ای ستوری نام شیرین ور را من  
 اُویاتک بویند این چیش ایون هیو فرزند اُویاتک بُود این چیز این گونه هیو  
 کینند.

اندرز: وصیت

به گوش: به نقل از. به گویش

ستوری: سمت امینی مال و سرپرستی و قیمومت. در اینجا منظور ستوری بر فرزندی است که در دوده زاده شده است.

نام شیرین وَری آن: حسن شهرت و شیرین نامی ناشی از آن. که در اینجا منظور انتساب فرزند ستوری به گوینده است و افتخاری که از آن و از نظر افزوده کردن یک

انسان به هستان نیک ناشی می‌شود.

**شرح:** و با آن این هم در اندرز (= وصیت) نامه «به شاهپور» به نقل و گوش از شخص «به شاهپور» نوشته شده است که آن ستوری (منظور سرپرستی و قیمومت، بر فرزندی که در دوده زاده شده است) و نام شیرین وری یا به اصطلاح امروز نیکنامی و خشنودی ناشی از آن و اینکه را که مردم در این باره می‌گویند آن فرزند ستوری؛ فرزند و نواده من است. چیز خوبی است و همین بهتر که حکم قضیه همین باشد و این چیز را همین گونه کنند...

به نظر می‌رسد این دادستان (= رای) و نقل قول مستقیم از دادور بزرگ دادگستری وقت یعنی به شاپور نشان از اهمیت پیوند (= نسل) و انسان به عنوان اینکه از هستان نیک است و در این جهت حمایت از فرزندان که در دوده زاده می‌شده‌اند و وضعیت آن‌ها مشخص نبوده است می‌باشد.<sup>۱</sup>

۳۲- اُ آن ای گفت کو میهر نرسیه ای  
وزرگ فرمانتار آتخش ۲ راد گفت کو  
- م پت سرداریه ایوک میرک اُ ایوک  
میرک دستور کرت مهر سپند ای رت  
بوت ویچیر کرت کو آتخش سرداریه  
پت پتوند ای اویشان مرت نی رویت. اُ  
یوان یم گفت کو پت پتوند بی رویت.

۳۲- و آن ای گفت که مهر نرسیه ای  
بزرگ فرماندار آتش ۲ راد گفت که - م  
به سرداری یک میرک و یک میرک دستور  
کرد مهر سپند رد بود گزیر کرد که آتش  
سرداریه به پیوند ایشان مرد نرود. و جوان  
جم گفت که به پیوند برود.

بزرگ فرماندار: فرماندار بزرگ، بزرگترین مقام اجرایی دولت ساسانی که شاه او را به این سمت منصوب می‌کرده است.

سرداری: سرپرستی

۱- به در ستوری و خویشکاری ادامه پیوند که نهاد ستوری برای آن وضع شده در مقالات پیشین مراجعه فرمایید.

میرک: مردک. آقا. در کردی شکاک به مرد مرو می‌گویند.  
 دستوری: قایم‌مقامی. وظیفه نمایندگی و قایم‌مقامی جامعه توسط دادستان و مدعی‌العموم  
 دستور کردم: قایم‌مقام کردم.  
 گزیر: قضاوت و حکم  
 آتش سرداری: سرپرستی و تولیت آتشکده  
 آتش سرداری به پیوند ایشان نواد: سرپرستی و تولیت به نسل بعد آن‌ها منتقل نمی‌شود.

شرح: و آن هم گفته شده که مهر نرسی بزرگ فرماندار. درباره ۲ آتشکده گفته است که من یک میرک را برای سرداری (= سرپرستی) یکی از دو آتشکده و میرکی دیگر را برای دستوری (= قایم‌مقامی) آتشکده دیگر دستور (= قایم‌مقام) کردم. مهرسپند رد کسی بود که در این مورد گزیر (= قضاوت و حکم) کرد که سرپرستی و تولیت آتشکده یا آتش سرداری به نسل بعد آن‌ها منتقل نمی‌شود ولی جوان جم (= یکی دیگر از دادوران) گفته که منتقل می‌شود؛ به پیوند می‌رود. به نظر می‌رسد در این مورد دو نظریه مورد قبول و عمل بوده و رویه قضایی یا کرده هنوز شکل نگرفته بوده است.

۳۳- اپاک آن ای ابر هندرز ای آتروپات ای زرئشتان بوت موگدان موگید بوت پت گویشن ای آتروپات ای آتخش راد نییشت کو هچ فرزندان ای من اوی پاتیمار/ دستور کی مرت پهلّم هات. ا ای گفت کو اوی یک بوّد. ان ای پیروز ای گفت کو اوی ایوک بویت.

آذربادِ زرتشتان: آذر آید پسر زرتشت، یکی دیگر از دادوران ساسانی  
پاتیمار: پاد آمار، پا رسیدگی، با تک و پاتک بسنجید، ضد و مقابل رسیدگی یعنی  
گزارش، محکومیت.

اوی دستور که: کسی قایم مقام و جای نشین است که  
پهلم هات: پارسا تر در بیاید، در کردی هات یعنی آمد و هاتن یعنی آمدن

شرح: با آن این را هم در اندرز (= وصیت) نامه آذربادِ زرتشتان که موبدان موبد بود، به  
گوش (= نقل) از خود آذرباد، درباره سرداری آتشکده نوشته اند که «.. از فرزندان من کسی  
دستور (= قایم مقام) من است که به پاد آمار یعنی بی رسیدگی و بی آنکه نیازی به صدور  
حکم باشد، مردی پهلم (= پارسا تر) در بیاید...» و درباره آن پیروز (یکی دیگر از دادوران)  
هم این را گفته که آن کس که دستور و جای نشین می شود یکی از آن هر دو فرزند است  
و می تواند هر کدام باشد.

۳۴- اپاک آن ای گفت کو آتروپات  
ای مرت بوتان (ای موگستان موگت)  
بوت پت روان ای آتروپات آتخش  
نیشاست اُ آتخش پت سرداربه ای اوی  
کی داتخووش ای هم آتروپات خواه اُ  
زن بوت داشتن گفت اُ داستن راد فرمان  
دات اُ پت آن دستوره آتخش نیشاست  
اُ دات خووش آن آتخش فراز هج دات  
خووش فرخویان اُ فراز هج فرخویان آن  
ای مرت داشتن راد گفت. اُ پت مهر ای  
روشن - اورمیزد ای آتور ای ایران -  
خوره - خسرو ای شاشان بوت؟ اُوش اُ  
فرمان ایچ ای آتروپات پت؟ و؟ بُرت.

۳۴- ابا آن ای گفت که آذربادِ مرد بودان  
(ای موبدان موبد) بود به روان ای آذرباد  
آتش نشست و آتش به سرداری ای اوی  
که دادخووش ای هم آذرباد خواه و زن بود  
داشتن گفت داشتن را فرمان دات و به آن  
دستوری آتش نشاست و داد خووش آن  
آتش فراز از داد خووش فرخویان و فراز از  
فرخویان آن ای مرد داشتن را گفت. و به  
مهر ای روشن - اورمزد ای آذر ای ایران  
- خوره - خسرو ای شاشان بود؟ اُوش و  
فرمان نیز ای آذرباد به؟ و؟ بُرد.

فراز از داد خواهش: پس از داد خواهش

شرح: با آن این را هم گفته‌اند که آذریادِ مردِ بسودان که موبدان موبد بود. برای روانِ آذریاد. آتش ای نشانند (آتشکده‌ای ساخت) و داشتن سرداری آتش آن را به کسی گفت و فرمان داد به نام دادخواش که آذریاد را هم خواهر و هم زن بود. و او به آن دستوری (= مجوز برای سرداری و قایم مقامی) آتش را نشانند و داشتن آن آتش را به دادخواش داد و گفت و مقرر داشت پس از دادخواش آن را، فرخویان و پس از فرخویان آن را مردی دیگر بدارد. و سند نشانندن این آتش مهور بود به مهرِ روشن اورمزد که متصدی آتشکده ی آذر ایران - خوره - خسروی شاشان؟ آوشت (= سند مهور به مهر) و فرمانبرای آذریاد را به؟ و؟ بُرد.

۳۵- اپاک آن ای گفت کو خواستک  
ای - شان کسرت کو اوی کی فرخو  
خویش بوت گویت خویش افرخ تا  
۱۰ سال مرت ۱۱ پس هج ۱۰ سال مرت  
۱ خویش بوت را گفت اویون داریشن  
چيون خویش بوت راد گویشن گفت.  
بوت کی گفتت کو تا ۱۰ سال اُپس  
ایچ هج ۱۰ سال اویشان مرت پت اکئین  
داریشن.

۳۵- با آن این هم گفته شده که خواسته‌ای  
- شان کرد که اوی که فرخ خویش بود  
گوید خویش و فرخ تا ۱۰ سال مرد ۱  
و پس از ۱۰ سال مرت ۱ خویش بود را  
گفت اینگون دارش چگون خویش بود  
راگوش گفت. بود که گفت که تا ۱۰ سال  
و پس نیز از ۱۰ سال ایشان مرد به یکین  
دارش.

یکین: باهم و متفقا پیشتر در در دادگویی (= وکالت) دربارهٔ تفویض وکالت به دو دادگو (= وکیل)

دیدیم که این تفویض وکالت می‌تواند یکین یا دیگر از دیگر باشد؛ به اصطلاح امروز متفقا یا منفردا

«خویش بود» گفتن: در هنگام انتقال حق یا مال آن را با صیغه و عبارت ویژه‌ای منتقل

می‌کردند که با عبارت «خویش بود» صورت می‌گرفت و خویش بود گفتن یعنی مالکیت را به کسی منتقل کردن. خویشی نیز یعنی مالکیت.

**شرح:** با آن این هم گفته شده است که هرگاه درباره‌ی خواسته (=مال) ای ایشان چنین مقرر کرده باشند که آن خواسته کسی را باشد که فرخ بگوید مال او باشد و «خویش بود» را به نام او بگوید یعنی به اصطلاح امروز. صیغه انتقال را به نام او بخواند. و فرخ مالکیت را تا ۱۰ سال برای یک مرد و پس از ۱۰ سال برای مردی دیگر اعلام کند و برای هردو نفر به آن صورت «خویش بود» بگوید. اینگونه آن را باید دارند و حساب کنند که مالکیت به همان گونه که در صیغه یا گویش «خویش بود» گفته است به این دو نفر می‌رسد. یعنی ده سال مرد اول مالک آن مال باید باشد و پس از آن هم مرد دوم ده سال مالک آن مال است. ولی از دادوران کسی بوده که گفته است که مرد اول تا ۱۰ سال مالک است و پس از آن ۱۰ سال نیز به مدت ده سال دیگر ایشان یعنی هردو مرد به یکین (= باهم و متفقا) باید مالک به حساب آیند و آن خواسته (=مال) را بدارند.

۳۶- اپاک آن ای ابر هندرز ای هم  
 ۳۶- با آن این هم ابر اندرز ای هم به-  
 وه- شاهپور پت دات ای دسکرت پت  
 شاهپور به داد ای دسکرد به گوش ای هم  
 گویشن ای هم وه- شاهپور نیبشت کو  
 به- شاهپور نبشت که از انشهریک ای-  
 هچ انشهریک ای-ش اندر مانیند همیس  
 ش اندر ماند همیس اینگون هیو بود.  
 اویون هیو بویت.

داد پک دستکرد: انتقال یگ زمین مزروعی  
 به گوش: به نقل قول  
 اندرز: وصیت

**شرح:** با آن این هم در همان اندرز (=وصیت) نامه ی به شاهپور درباره‌ی داد (انتقال) یک دستکرد به نقل قول از همان به شاهپور نوشته‌اند که اگر انشهریک ای هم در آن دستکرد اندر بماند حکم همین گونه است.

۳۷- و آن ای گفت که ابروی بی خسرو ای قبادان مرد ای دندان؟ نام بود مرد ای آذرتخم نام بود به زمی هاوند به اوزدیس - چار داشت چگونه به فرمان و دستوری ای موبدان اُزدیس از- اش کند و آذرک ای به اش نشاست. هرگاه آن آذرک ای ابا نیز به دیوان کردگان کامیست کرد از اُبه زیان ای داندان و آذر تخم آن آذرک به ورهرانی به دادگاه نشاست و آن آتش به سرداری تا دندان و آذرتخم زیویندوک بود. دندان و آذرخم داشت و گذشت دندان و آذر تخم. بُرزک ای اردشیر خوره موبد بود به این که به فرمان دستوری آن آتش به سرداری آن ای دندان نشاست هم آیین فرزندان و اویاتک دُختات نیز دارش گزیر و واتیار گزیر کرد داد فرخ ای داد - اورمزد مغان اندر زید بود به این که اگر ایشان که آن آتش نشاست سرداری ای آن آتش را چیز فرمان نی داد آن ای داندان نشاست همی ای از فرزندان و اویاتکان ای دندان و آن ای آذر تخم نشاست همی ای از فرزندان و اویاتکان ای آذرتخم آن ای مه و یه دارش و نامه کرد و آوشت.

۳۷- اُ آن ای گفت کو ابروی بی هوسرو ای کواتان مرت- ایو دندان؟ نام بوت مرت ایو آتورتخم نام بوت پت زمیک هاوند پت اوزدیس - چهار دامشت چیبون پت فرمان اُ دستوریه ای موگپتان اُزدیس هج- ایش کند اُ آتوروک ایو پت ایش نیشت کا آن آتوروک ایو ایاچ و دیوان کر تکان کامیست کرت هج اُ پت زیان ای داندان اُ آتور توخم آن آتوروک پت ورهرانیه و دات گاه نشاست اُ آن آتخش پت سرداریه تا دندان اُ آتورتخم زیویندوک بوت دندان اُ آتورخم داشت اُ ویتارت دندان اُ آتور تخم بُرزک ای ارتخشر خوره موگپت بوت پت این کو پت فرمان دستوریه آن آتخش پت سرداریه آن ای دندان نشاست هم ادوین فرزندان اُ اویاتک دُختات ایچ داریشن ویچیر اُ واتیار ویچیر کرد دات فرخو ای دات- اوهرمیزد موبان هندرزپت بوت پت این کو هرک اویشان کی آن آتخش نشاست سرداریه ای آن آتخش راد چیش فرمان نی دات آن ای داندان نشاست همی ایو هج فرزندان اُ اویاتکان ای دندان اُ آن ای آتور تخم نشاست همی ایو هج فرزندان اُ اویاتکان ای آتورتخم آن ای مه اُ وه داریشن اُ نامک کرت اُ آوشت.

وی: در گذشته، مرحوم

بی ایغ: بیک، به معنی بزرگ، در انگلیسی BIG

وی یغ خسروی قبادان: مرحوم اعلیحضرت در گذشته خسرو پسر قباد

هاوند: همانند؛ برابر، به یک اندازه

اوزدیس - چار اوزدیس زار؟: بت کده

مغان اندرزید: مفتی

شرح: و آن را هم گفته اند که در زمانوی یغ (= اعلیحضرت در گذشته) خسروی قبادان مردی دندان؟ نام بود و مردی هم نام اش آذرتخم بود. آنها در زمینی به یکسان و همانند در بُت کده ای تولید داشتند. چگونگی ماجرا اینکه به فرمان و دستوری (= اجازه و قایم مقامی) موبدان، بتکده را از آن زمین کنند و آذرک ای به آن نشانند و به این ترتیب بت کده به آتشکده تبدیل شد. هرگاه بکامند (= بخواهند) که آن آذرک را نیز به «دیوان کسردگان» وارد کنند، از آنگونه باید کنند که نه به زیان داندان و آذر تخم باشد. و هرگاه به این صورت آن آذرک به ورهرانی را به دادگاه (= آتشکده) نو بنیاد نشانند، سرداری و تولید آن آتش را تا زمانی که دندان و آذرتخم زنده باشند، به دندان و آذرتخم باید بدهند و آنها باید تولید را بدارند. و اگر دندان و آذر تخم در گذرند، بُرژک اردشیر خوره که موبد بود، در این مورد چنین گزیر کرد و رای داد که طبق فرمان است که دستوری یعنی قایم مقامی برای آن آتش و سرداری آن که آتش را نشانده به دیگران می رسد یعنی به همان آیین که در فرمان کسی که آتش را نشانده و تولید را داده، به فرازندان و و نیز نوادگان دُختری کسی که درباره او فرمان داده شده می رسد و آنها باید بدارند. و آتیار دادور دیگری گزیر (= قضاوت) کرد و رای داد که داد فرخ داد - اورمزد که مغان اندرزید (= مفتی) بود، چنین فتوی داده که اگر آنهایی که آن آتش را نشانده اند درباره سرداری بعدی آن آتش چیزی فرمان نداده باشند، در این صورت درباره آن آذری که داندان نشانده، همی از فرزندان و نوادگان دندان و آن را که آذر تخم نشانده همی از فرزندان و نوادگان آذرتخم آن که او مه و به (= بزرگتر و بهتر) است او باید بدارد و سرداری و تولید کند. مغان اندرز پد یاد شده این فتوی را نامه کرده و آوشته است (= نوشت و مهر بر آن زده است).



۳۸- ابا آن ای گفت که خواسته‌ای فرمان بود به آزادی و خویشی به مرد داد ن آن مرد و- شان فرزندان اویاتکان به آزادی و خویشی داشتن و خویش را ورز و آبادانی اسپر کردن پادشای و آن مرد همدوین آن خواسته به جدایی ای ازاندر پیکارد که خواسته‌ای به آن آینه به اسپیک ای پدران ابا نیز وا کرد.

۳۸- اپاک آن ای گفت کو خواستک ای فرمان بوت پت آزاتیه اُخویشی و مرت دات ن آن مرت اُ- شان فرزندان اویاتکان پت آزاتیه اُخویشیه داشتن اُخویش راد ورز اُآپاتانیه اسپر کرتن پاتبخشای اُ آن مرت همدوین آن خواستک پت یُتاکیه‌ای هچ اندر پتکاریت کو خواستک ای پت آن ادوینک پت اسپیک ای پیتران اپاچ وه کرت.

اسپیک: مسئولیت و دین

فرمان: حکم

**شرح:** با آن این را هم گفته‌اند که اگر درباره خواسته (=ملک) ای فرمان چنین بود که به آزادی و خویشی به مرد بایددادن یعنی باید آن را در اختیار کامل و آزاد مرد در آورند و دهند. در این صورت آن مرد در اینکه آن خواسته را به فرزندان و نوادگان دهد که به آزادی و خویشی آن را متصرف شوند و بدارد و یا آن را جُدا از اموال دوده برای خودش و ورز و آبادانی (=کشاورزی و آباد کردن) بر و جدا نگاه بدارد. پادشای (=مجاز و مختار) است و آن مرد به همان آینه اگر درباره آن خواسته به جدا بودن آناندر پیکارد (=دعوی کند) که خواسته‌ای به آن آینه به اسپیک ای (=زیر قید مسئولیت و تعهد) پدران است و با آن نیز همان را وا کند. مجاز و مختار و کارش به شایا و قانونی است.

۳۹- و آن ای گفت که هرگاه گوید که- م خواسته سال یک به فروردگان خرید به دُخت داد آن ای به پنجه‌ای اهنویت گاه خرید پُس خویش.

۳۹- اُ آن ای گفت کو کا گویت کو- م خواستک سال ایوک پت فره ورتیکان خریست و دُخت دات آن ای پت پنجک ای اهنویت گاه خریست پُس خویش.

پنجاه‌ای اهنویت گاه: ۵ روزی را که به آخر سال ۳۶۰ روزه می‌افزودند تا سال کامل شود و هر کدام نامی داشته که اهنود نام نخستین روز آن است.

در ایران باستان سال ۱۲ ماه سی روزه داشت که در جمع ۳۶۰ روز می‌شد. به آخر ماه هشتم (آبانماه و بعدها در آخر ماه دوازدهم (سپندارمذ) ۵ روز می‌افزودند تا سال کامل (۳۶۵ روزه) شود و آن را پنجه دزدیده می‌نامیدند. اهنود نام نخستین روز پنجه است که به آن فروردگان نیز گفته‌اند. اعتقاد چنین بوده که فروهرهای نیاکان از برای سرکشی بازماندگان از آسمان فرود می‌آیند و ده شبانه روز در خان و مان پیشین خود سر می‌برند. این ده روز، آخرین ۵ روز سال و ۵ روزی بود که به سال می‌افزودند تا سال خورشیدی درست ۳۶۵ روز و کامل شود.

پسر خویش: پسر را خویش است. متعلق به پسر است.

شرح: و آن را هم گفته‌اند که هرگاه کسی بگوید که من خواسته (=مال) ای را که در سالی در فروردگان بخرم به دخترم دادم. در این صورت آن چه را که در پنجاه‌ای اهنود دگاه یعنی روز نخست از پنجه دزیده خریده متعلق به پسر است.

۴۰- اپاک آن ای هم اویاتکار هم  
 پچین ای پت ایچ مهر مگپتان مگپت  
 پت گویشن مگپتان مگپت نیپشت کو  
 هکر یزدکرت اندر ستوزیم ای دهم پت  
 پجاهک ای پیش بوت خواتیه ایچ اوی  
 بی انوشکر وان پتران اماه فراهیست ا  
 آن ای اندر آن ستوزیم - بوت. ا هکر  
 پت پنجاهک ای پس بوت هدات ایچ  
 افرتیی ا اتور بوژیت ا اتورپات ای زر  
 تستان اندر آن ستوزیم - پت پاتبخشاهیه  
 ایستات هیند کا اویون چیون نیپشت

۴۰- ابا آن ای هم یادگار هم پچین ای به  
 نیزی مهر موبدان موبد به گوش موبدان  
 موبد نیشت که اگر یزدگرد اندر ستوزیم ای  
 دهم به پجاهک ای پیش بود خدایی نیز اوی  
 بی انوشه ر وان پدران اما فراهیست و آن  
 ای اندر آن ستوزیم - بود. و اگر به پنجاه‌ای  
 پس بود هدات نیز و فرتیی و آذر بوژیت  
 و آذرباد ای زر تستان اندر آن ستوزیم - به  
 پادشاهی ایستاداند هرگاه اینگونه چگون  
 نیشت است پنجاه‌ای پیش آن گفت بود  
 ای اپتوم آزید.

ایستیت پنجاهک ای پیش آن گفت بویت  
ای ایتوم اُزیت.

یادگار هم پچین: نسخه رونوشت یادگار نامه  
سَتَوَ زیم: صد زمستان؛ صد سال، یک قرن  
خدایی: پادشاهی (= در اینجا)  
اوی بیغ: اعلیحضرت، خدایگان  
اما فراهیست: ما خواهیم دانست فراهیستن: دانستن  
ای: یعنی  
اپدوم: پیشتر

شرح: و با آن این هم در نسخه رونوشت یادگار نامه که مهمور به به مهر موبدان موبد نیز است به نقل و گویش از موبدان موبد، نوشته‌اند که اگر بگوییم زمان یزدگرد در سَتَوَ زیم (= صد زمستان) دهم، به اندازه پنجاهه‌ای پیش تر باشد، پادشاهی اوی بیغ (= اعلیحضرت) انوشه رُوان و زمان پدران او را نیز ما خواهیم دانست و همچنین آن‌هایی که در آن سَتَوَ زیم یعنی صد زمستان یا قرن دهم بوده‌اند را هم می‌شناسیم. و اگر بگوییم یزدگرد در پنجاهه ی پسین قرن یا سَتَوَ زیم دهم بوده، از داوران «خوب داد» نیز و «فَرَنَبی» و «اَذَر بوژیت» و «اَذرپاد ای زر تُشتان» در آن سَتَوَ زیم - به شایبایی و طبق قانون دارای اختیار بوده و می‌ایستاده‌اند. هرگاه اینگونه که چگونگی آن را نوشته است، زمان زندگی یزدگرد را پنجاهه‌ای پیش از آن گفته باشند یعنی زندگی اش را اپدوم (= دیرتر) اُزیده و سپری کرده است.

به نظر می‌رسد این دادستان یا رای درباره چگونگی استفاده از وحدت ملاک تعیین زمان و تاریخ زندگی پادشاهان و داوران زمان آن هاست که با توجه به مبدا اصلی تاریخی که قاعدتا باید نخستین سال پادشاهی اردشیر بنیانگذار سلسله ساسانی باشد، محاسبه شده است. مبدا دیگری هم ممکن است پنداشت. و لی در هر حال بر اساس این مبدا یعنی آغاز پادشاهی اردشیر تاریخ جاری نمی‌توانسته به صد زمستان یا قرن رسیده

باشد. و از این رو سستو زیم (= صد زمستان) دهم یا قرن دهم مبدا اش مشخص نیست و آن را باید پیدا کرد که کدام است و یا چنین دانست که این فرمول برای مثال عنوان شده و صد زمستان دهم یا قرن دهم را برای سادگی توضیح مطلب برگزیده است.

در اینجا شانزدهمین مقاله درباره کتاب مادگان هزار دادستان را به انجام می‌رسانیم. از مادگان یا ماده‌های در ۴۲ کتاب. هنوز ۱۵ ماده باقی است. به خوبی دانستیم منظور از ماده فشرده و مایه رای‌ها یا به اصطلاح وقت «دادستان»‌هایی است که دادوران دادگستری ساسانی در دوره چهار صد ساله فرمانروایی دولت ساسانی داده‌اند. شیوه ما تا کنون نقل همه ماده‌های هر در نبوده است. زیرا تاکنون از هر در. جز در موارد استثنایی. نمونه‌هایی را برای باز نمودن و شناساندن و بررسی این کتاب آورده‌ایم. برای شماره‌های آینده مجله تنها یک در یعنی در چهل و سوم را در پیش رو خواهیم داشت که امیداوریم در یک یا دو شماره آینده آن‌ها را هم به معرض دید و توجه و آگاهی همکاران و حقوقدانان محترم و استادان گرانقدر زبان و ادبیات فارسی و پهلوی بگذاریم و چشم به راه نقد و اظهار نظر آنان باشیم. زیرا این کار. نه کاری است که با وقت و فراغت کافی و یا ماموریتی پژوهشی و تمام وقت به انجام رسیده باشد بلکه کاری است که تنها با عشق و علاقه در کنار همه کارها و گرفتاری‌های شخصی و صنفی روزانه فراهم آمده ولی کوشش شده که تا نمونه‌های تمام و کامل متن آن را تقدیم علاقمندان ادب و تاریخ زبان فارسی کرده باشیم. رشته این مقاله‌های پی در پی حتی در یک شماره هم نگسلد. و از این رو نقد و اظهار نظر خوانندگان می‌تواند بسیار مغتنم باشد.